

## إضاءة

### دعوة يوسف ع في مصر لماذا؟!

روشنگری: دعوت يوسف ع، چرا در مصر؟!

إجابة هذا السؤال تفتح الباب لمعرفة الحكمة من اختيار مكان بعث الأنبياء والمرسلين (عليهم السلام) وأيضاً لمعرفة الحكمة من نقل يوسف ع من حضن أبيه إلى أرض مصر، وأيضاً لمعرفة المهمة الأولى التي تكفلها الأنبياء والمرسلون (عليهم السلام)، فالإجابة على هذا السؤال حجر مبارك يصيب ثلاثة عسافير وربما أكثر لا كما يقول المثل عصفوران بحجر.

پاسخ به این پرسش، بابی برای شناختن حکمت انتخاب مکان بعثت پیامبران و فرستادگان (عليهم السلام) و همچنین برای شناختن حکمت منتقل شدن يوسف ع از آغوش پدر به سرزمین مصر را می‌گشاید؛ همچنین برای دانستن وظیفه‌ی مهم نخستینی که پیامبران و فرستادگان (عليهم السلام) به آن مأمور شده‌اند. پاسخ این پرسش، سنگ مبارکی است که سه گنجشک را هم‌زمان می‌زند و شاید هم بیشتر؛ و نه چون ضرب المثلی که می‌گویند: دو گنجشک با یک سنگ.

ويبدأ الجواب من العودة إلى أول خليفة لله في أرضه وهو آدم ع، وهذا أجمع عليه أصحاب الديانات الإلهية، وفي القرآن: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (البقرة: ۳۰).

شروع پاسخ، به اولین جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم ع بازمی‌گردد. این چیزی است که تمامی پیروان ادیان الهی در موردش اتفاق نظر دارند و در قرآن آمده است: «(من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم)».

هذه الخلافة التي رفضها إبليس (لغنه الله) وتابعه على هذا الرفض أكثر بني آدم ﴿إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (الحجر: ۴۲)، وتشكلت على طول الخط جهتان، جهة الحق يمثلها خليفة الله في أرضه ومن تبعه، وجهة الباطل ويمثلها المنكرون لخليفة الله في أرضه، وهم الحكام والعلماء غير العاملين ومن تبعهم.

این همان خلافت و جانشینی است که ابلیس (لعنت الله) آن را نپذیرفت و بیشتر فرزندان آدم از این نپذیرفتن، دنباله‌روی نمودند: «مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند». در طول مسیر، دو جبهه تشکیل شد: جبهه‌ی حق به نمایندگی جانشین خداوند در زمینش و پیروان آنها، و جبهه‌ی باطل به نمایندگی انکار کنندگان خلیفه‌ی خداوند در زمینش، حاکمان و علمای بی‌عمل و پیروانشان.

وبما أنّ خليفة الله في أرضه آدم ع ومن خلفه من الأوصياء من ذريته،  
 ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۴). يمثلون الله في  
 الأرض، فحكمهم حكم الله وأمرهم أمر الله ونهيهم نهي الله ﴿وَمَا يَنْطِقُ  
 عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم: ۳-۴).

از این جهت که جانشین خداوند در زمینش یعنی حضرت آدم ع و اوصیای پس از او از فرزندان او «(فرزندانی بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و دانا است)» تمثیل خداوند در زمین می‌باشند؛ پس حکم آنها، حکم خداوند، فرمان آنها، فرمان خداوند و نهی‌شان، نهی خداوند می‌باشد: «(و سخن از روی هوی و هوس نمی‌گویند \* نیست این سخن جز آنچه وحی می‌شود)».

فقد تشكلت جبهة من جبهات الباطل تواجه الأوصياء في صميم دعوتهم وادعاءهم (عليهم السلام)، حيث ادعى هؤلاء الدجالون أنهم خلفاء الله في أرضه، وهم أصناف كثيرة منهم من ادعى النبوة الباطلة أو الإمامة الباطلة أو الملك الباطل، أي أنهم ادعوا أنهم من الله ويمثلون الله، بينما هم من الشيطان ويمثلون الشيطان، وخدعوا كثيراً من الناس، واتبعهم كثير من الناس، ولهذا جاء الأنبياء ليدافعوا عن الخط الإلهي الحقيقي ودعوة الله الحقيقية، وبينوا للناس حقهم، وإن هؤلاء الدجالين مغتصبون لحقهم وتقمصوا مراتبهم (عليهم السلام).

جبهه‌ای از جبهه‌های باطل که با اوصیای روبه‌رو می‌شود، در خلال دعوت و ادعای آنها (عليهم السلام) شکل می‌گیرد؛ به طوری که این دجال‌ها ادعا می‌کنند که خودشان، جانشینان خداوند در زمینش می‌باشند. آنها خود به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شوند؛ از جمله برخی از آنان ادعای پیامبری، امامت یا سلطنت باطل

و دروغین را مطرح می‌کنند؛ به عبارت دیگر مدعی می‌شوند که از سوی خداوند و نماینده‌ی او هستند، در حالی که از سوی شیطان و نماینده‌ی او می‌باشند. آنها بسیاری از مردم را فریب می‌دهند و بسیاری از مردم پیرویشان می‌کنند. به همین سبب، پیامبران آمدند تا از مسیر واقعی الهی و دعوت حقیقی خداوند دفاع نمایند و حق خودشان را برای مردم آشکار کنند؛ هر چند این دجال‌ها، غاصبان حق آنها باشند و جامه‌های آنها (علیهم السلام) را بر تن خویش کرده باشند.

ولعل من أخطر هؤلاء المدعين هم الفراعنة في مصر؛ لأنهم ادعوا أنهم هم السلالة المباركة الطيبة من ذرية آدم ع، وأن خلافة الله فيهم، بل هم ادعوا أنهم فوق مستوى البشر وأن لهم مرتبة من مراتب الألوهية على بقية بني آدم ع، فيجب أن يطيعهم كل الناس طاعة عمياء دون تفكر أو تدبر في حالهم المخزي وسلوكهم المنحرف عن تعاليم الدين الإلهي. فراعنة مصر از خطرناک‌ترین این مدعیان باشند؛ چرا که مدعی بودند که آنها خود سلسله‌ای مبارک و پاک از نسل آدم ع هستند و جانشینی و خلافت در میان آنان است؛ حتی ادعا کردند فراتر از جایگاه بشر می‌باشند و آنها مرتبه‌ای از مرتبه‌های الوهیت بر سایر نسل آدم ع را دارا هستند؛ پس بر همه‌ی مردم واجب است که از آنان اطاعت کنند؛ اطاعتی کورکورانه، بدون هیچ تفکر و تدبری در وضعیت پست و حقیرشان و همچنین منهدج انحرافی‌شان از تعالیم دین الهی!

ولهذا كان لابد من مواجهة هذا التحريف والانحراف وفضح رموزه وبيان الحق وأهله، فكان يوسف ع النبي المرسل هو المختار من الله سبحانه وتعالى لهذه المهمة الشاقة وذات الشوكة.

از همین رو، رویارویی با این تحریف و انحراف و رسوا نمودن سران آن و بیان کردن حق و اهلش، ناگزیر می‌باشد. یوسف ع پیامبر فرستاده شده، فرد انتخاب شده از سوی خداوند سبحان و متعال برای این مأموریت دشوار و طاقت‌فرسا و پُر حَس و خاشاک شد.

ولهذا نُقل يوسف ع إلى مصر ليواجه هؤلاء المدعين، ويبين الحق ويفضحهم ويمهد الطريق لقائم آل إبراهيم ع موسى ع، وقد نجح يوسف

ع نجاحاً عظيماً وكبيراً لا نجد نتائجه في عصر يوسف ع وعند عامة الناس فقط، بل نجد نتائجه المباركة بعد مئات السنين في عصر موسى ع وفي قصر فرعون بالذات.

به همین جهت یوسف ع به مصر منتقل شد تا با این مدعیان مواجه شود، حق را بیان کند، آنها را رسوا و مُفترض نماید و مسیر را برای قائم آل ابراهیم ع یعنی حضرت موسی ع هموار نماید. یوسف ع به پیروزی بزرگ و ارزشمندی دست یافت که نتایج آن را فقط در زمان یوسف ع و نزد عامه‌ی مردم نمی‌بینیم؛ بلکه نتایج مبارکی از آن را صدها سال بعد در زمان حضرت موسی ع و به خصوص در خودِ کاخ فرعون مشاهده می‌کنیم.

وهذا مؤمن آل فرعون في عصر موسى ع وهذا خطابه: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَنْبِئَنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (غافر: ۳۴).

این مؤمن آل فرعون در زمان موسی ع و خطابه‌ی او می‌باشد: «(و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگری پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کار شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد)».

إذن يوسف ع نُقل إلى مصر ليحقق مهمة إلهية كبرى، فمكان بعثة يوسف ع مصر التي كانت تمثل مركز دعوة الشيطان في ذلك الزمان، وعندما تُحارب العدو في عقر داره وتنتصر فهذا يدل على القوة والهيمنة التي تملكها، وهي قوة وهيمنة الله سبحانه وتعالى القادر على كل شيء، القادر أن يجعل يوسف ع الصبي الصغير يهدم مملكة الشيطان ويسيطر عليها، ويهدي الكثير من أهلها إلى الحق.

بنابراین یوسف ع به مصر منتقل شد تا وظیفه‌ی الهی بزرگی را به انجام برساند. مکان مبعوث شدن یوسف ع مصر است که در آن زمان، نماینده‌ی مرکز دعوت شیطان محسوب می‌شد. اگر با دشمن در میانه‌ی خانه‌ی خودش به نبرد برخیزد و پیروز گردد، این بر توانایی و تسلطی که در اختیار دارد دلالت

می‌نماید؛ همان توانایی و تسلط خداوند سبحان و متعال که بر هر چیزی توانا است. او قادر است یوسف ع صغیر و کوچک را به گونه‌ای قرار دهد که حکومت شیطان را نابود کند، بر آن مسلط شود و بسیاری از مردمانش را به حق هدایت کند.

فهو في مصر يخاطب أهلها - الذين يتبعون الفرعون، ويعتبرونه خليفة الله في أرضه، بل ممثل اللاهوت في الأرض - بهذا الخطاب: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (يوسف: ۳۷).

او مردم را در مصر کسانی که از فرعون پیروی می‌کردند و او را جانشین خداوند در زمینش و حتی تمثیلی از لاهوت در زمین، می‌پنداشتند. این گونه مخاطب قرار می‌دهد: «(من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام)».

ومع أنّ الثابت والمعروف تاريخياً أنّ الفراعنة لعنهم الله كانوا يروجون للعالم الآخر ووجوده، ولكن في الحقيقة لم يكن ترويجهم عن إيمان وبقين بالآخرة، بل كانوا يروجون له على أنهم أسياده وملوكه وحكامه، ولن يكون نصيب فيه إلا لمن يتبعهم ويشايعهم، ولهذا يوسف ع بيّن هذه الحقيقة بكل وضوح، أنهم ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾، وأنهم ﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾، فهم يدعون الإيمان لينتفعوا به دنيوياً ويهيمنوا من خلال ادعائهم على الناس بالخداع والدجل.

با اینکه از منظر تاریخی، اینکه فراعنه که خداوند لعنت‌شان کند، جهان دیگر و وجود آن را ترویج می‌کردند، شناخته شده و ثابت شده است، ولی در حقیقت این ترویج آنها از روی ایمان و یقین به آخرت نبود؛ بلکه با این عنوان آن را ترویج می‌کردند که خودشان آقایان، پادشاهان و حاکمان آن هستند و فقط کسانی از آن بهره‌مند خواهند شد که از آنها پیروی کنند و آنها را همراهی نمایند. از همین رو یوسف ع این حقیقت را با وضوح تمام بیان می‌کند که «(آنها به خداوند ایمان ندارند)» و اینکه آنها «(به آخرت کافر هستند)»؛ بنابراین آنها ادعای ایمان دارند تا به این وسیله به سود مادی و دنیوی برسند و به واسطه‌ی ادعایشان با خدعه و حيله‌گری بر مردم مسلط شوند.

ثم إن يوسف ع لا يكتفي بفضح المدعين والدجالين، بل يُبين أصحاب الحق لأهل مصر وأيضاً بكل وضوح ويسميهم بأسمائهم، بل ويبيّن انتسابه لهم، مع أن المفروض أنه غير معروف النسب، بل صبي التقطه بعض السيارة. ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (يوسف: ۳۸).

به علاوه يوسف ع فقط به رسوا کردن این مدعیان و دروغ‌گویان کفایت نمی‌کند؛ بلکه صاحبان حق را برای مردم مصر روشن می‌کند و همچنین به روشنی تمام از آنها نام می‌برد و حتی انتساب خودش را به آنان بیان می‌نماید؛ علی‌رغم اینکه نسب او شناخته شده نبود، بلکه کودکی بود که کاروانی او را یافته بود. «(من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند)».

ويُبين يوسف ع العقيدة الحقة، وأنها عقيدته وعقيدة آباءه الأنبياء (عليهم السلام) ﴿مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾.

يوسف ع عقیده‌ی حق را تبیین می‌نماید و اینکه این عقیده، عقیده‌ی او و پدران پیامبرش (علیهم السلام) می‌باشد. «(و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند)».

ويستمر في فضح الفراعنة وأن ربوبيتهم ربوبية باطلة لا تتبع من ربوبية الله سبحانه وتعالى، ولا علاقة لها بربوبية الله سبحانه وتعالى ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (يوسف: ۳۹).

او در رسوا کردن فراعنه و اینکه ربوبیت آنها، ربوبیت باطلی است که از ربوبیت خداوند سبحان و متعال سرچشمه نمی‌گیرد و هیچ ارتباطی با ربوبیت خداوند سبحان و متعال ندارد، اس‌مترار دارد. «(ای دو هم‌زندان، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟)».

ثم يختم يوسف ع دعوته إلى الحق ببيان أصل دعوة أهل الباطل وعدم ارتباطها بالله سبحانه وتعالى ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (يوسف: ٤٠).

سپس يوسف ع دعوت حَقِّش با بیان ریشه‌ی دعوت اهل باطل و ارتباط نداشتن آن با خداوند سبحان و متعال، به پایان می‌رساند «(شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)».

إذن، التفتوا .. هؤلاء الفراعنة (الدجالون والعلماء غير العاملين والحكام) دعوتهم ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾؛ لأنها قوائين وأسماء وضعها الناس، وما يضعه الناس إن لم يكن من الله فهو من الشيطان وعبادة للشيطان ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾.

بنابراین، توجه داشته باشید... دعوی این فراعنه (فربدهندگان، علمای بی‌عمل و حاکمان) «(خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است)»؛ چرا که قوائین و نام‌هایی هستند که مردم وضع‌شان نموده‌اند و هر چه مردم وضع کنند، اگر از سوی خداوند نباشد، از ناحیه‌ی شیطان است و عبادت شیطان محسوب می‌گردد «(شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدرانتان آنها را اینگونه خوانده‌اید، نمی‌پرستید)».

وكما قال رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم): (من استمع إلى ناطق فقد عبده، فإن كان ينطق عن الله فقد عبد الله، وإن كان ينطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان) (١).

همان طور که حضرت محمد رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) می‌فرماید: «کسی که به سخن گویی گوش فرا دهد، او را پرستیده است؛ اگر در مورد خداوند سخن

بگوید، خداوند را پرستیده و اگر در مورد شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستیده است».

أما إن كنتم تطلبون الحق فهو في (الملك لله) وحاكمية الله ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾، هذا هو الدين الحق الذي يرضاه الله وإن جهله الناس ولم يرضوه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، هذا هو الحق بيته يوسف ع بخير بيان.

اما اگر خواستار حق هستيد، حق در «فرمان روايي خداوند» و حاکمیت خداوند می باشد: «(هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید)». این همان دین حقی است که مورد رضایت خداوند می باشد؛ حتی اگر مردم به آن ناآگاه باشند و آن را خوش نداشته باشند: «(این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند)». این حقی است که یوسف ع با بهترین بیان، آن را بیان می نماید.

والله بين أن الملك له سبحانه وتعالى، وهو الذي يُعَيِّن وينصب من يشاء، وليس للناس الاعتراض أو تنصيب من يشاؤون أو اغتصاب الملك:

و خداوند روشن می سازد که همانا مُلْك (فرمانروایی) از آن اوست سبحان و متعال ، و اوست که معین می سازد و نصب می کند هر که را که خواهد ، و بر مردم نیست که اعتراض کنند یا تنصیب کنند هر که را که خواهند یا غصب (تصاحب ) کنند مُلْك را :

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل

عمران: ۲۶).

«(بگو: بارخدايا! تویی دارندهی مُلْك و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلْك می دهی و از هر که بخواهی مُلْك می ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی همه ی نیکی ها به دست تو است و تو بر هر کاری توانایی)».



﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (الفرقان: ٢).

«(آن کس که از آن او است فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، و فرزندى نگرفته است، و او را شریکی در فرمان‌روایی نیست، و هر چیز را بیافریده و به اندازه تقدیر کرده است)».

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (الملك: ١).

«(بزرگوار و متعالی است خداوندی که فرمان‌روایی به دست او است، و او بر هر چیزی توانا است)».

ثم هو سبحانه يسألهم سؤال مستنكر لعملهم في الاستحواذ على الملك وإقصاءهم لخلفاء الله في أرضه الأنبياء والأوصياء أو كما سماهم سبحانه (النَّاسَ)، ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾ (النساء: ٥٣).

سپس خداوند سبحان از آنها پرسشی می‌پرسد که عملکرد آنها را در سیطره یافتن بر فرمان‌روایی و دور کردن خلفای خداوند در زمینش، یعنی پیامبران و اوصیا یا همان طور که خود سبحان و متعالش نامیده است یعنی «النَّاسَ» (مردم)، محکوم می‌نماید: «(یا از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟ که در این صورت به قدر آن گودی که بر پشت هسته‌ی خرما است به مردم سودی نمی‌رسانند)».

يا له من سؤال، ويا له من سائل، ويا له من خزي للمسؤولين، فيماذا سيجيبون؟! هل سيقولون إن الملك لهم وليس لله، أم سيقولون إنهم شركاء لله في ملكه ﴿لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾؟؟

عجب پرسشی و عجب پرسش‌کننده‌ای، و چه پستی و حقارتی برای پرسش‌شوندگان! چگونه پاسخ خواهید داد؟! آیا خواهید گفت فرمان‌روایی برای آنها است و از آن خداوند نمی‌باشد؟! یا خواهید گفت آنان شریکان خداوند در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند؟! «(از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟)».

حقاً، إنه خزي و عار لمن نصبوا أنفسهم، و لمن نصبوا غيرهم  
(بالانتخابات و الشورى)، لمن ادعوا بعملهم أن الملك لهم لا لله، و لمن  
ادعوا بعملهم أنهم شركاء لله في ملكه.

به حق که ننگ و عار برای کسانی است که خودشان را منصوب نموده‌اند و  
همین‌طور برای کسانی که غیر خودشان را «با انتخابات و شورا» منصوب  
می‌نمایند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند سلطنت از آن‌ها است و نه  
برای خداوند؛ برای کسانی که با عملشان ادعا می‌کنند که آن‌ها شریکان خداوند  
در فرمان‌روایی‌اش می‌باشند!

فإن كانوا يريدون الخلاص من هذا الخزي أمام الله فليترفوا أن الله  
يؤتي ملكه من يشاء، وقد شاء الله أن يكون ملكه في آل إبراهيم (عليهم  
السلام)، ثم آل محمد (عليهم السلام) وهم من آل إبراهيم (عليهم السلام)، ثم في آل  
محمد بن الحسن المهدي ع وهم من آل محمد (عليهم السلام) وهم من آل  
إبراهيم (عليهم السلام).

اگر خواهان رهایی از این ننگ و خفت در پیشگاه خداوند هستید، باید  
اعتراف نمایند که تنها خداوند همان کسی است که به هر که بخواهد سلطنت  
می‌بخشد، و خداوند چنین اراده فرموده است که فرمان‌روایی‌اش در آل  
ابراهیم (علیهم السلام)، و سپس در آل محمد (علیهم السلام) که خود از آل ابراهیم (علیهم السلام)  
می‌باشند، بماند و سپس در آل محمد بن الحسن المهدی ع که جزو آل محمد (علیهم  
السلام) و جزو آل ابراهیم (علیهم السلام) هستند، قرار گیرد.

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ  
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ٥٤).

«(یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته  
است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم  
و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم)».

\*\*\*\*\*

([١]) - [انظر: الكافي: ج ٦ ص ٤٣٤ ح ٢٤، وسائل الشيعة (آل البيت): ج ٢٧ ص ١٢٨ ح ١٣].